

چند قدم تا دیدار

نویسنده: افشین آزادی

سرشناسه: آزادی، افشین، ۱۳۷۹ -

عنوان و نام پدیدآور: چند قدم تا دیدار / نویسنده افشین آزادی.

مشخصات نشر: شیراز: ارم شیراز، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۹۷-۶۷-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴

موضوع: Persian fiction -- 20th century

ردیف: بند: ۱۳۰۹ چ ۹ ۱۷/۱۲۳۳ PIR

رده بندی دیسی: ۸۳۳/۶۲

شماره کتابشناسی ملی: ۴۲۸۷۹۳۲

نام کتاب: چند قدم تا دیدار

نویسنده: افشین آزادی

صفحه آرا: محبوبه براهیمیان

طراح جلد: الهام کاتوزیان

ویراستار: زینب دهقان

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

قطع: رقعی

قیمت: ۸۰۰۰ تومان

تعداد صفحات: ۱۰۴ ص

ناشر: انتشارات ارم شیراز

نوبت چاپ: اول

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واصف

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۹۷-۶۷-۶

مدیر مسئول انتشارات: دکتر مسعود صفار

آدرس: شیراز- میدان دانشجو- مجتمع پزشکی نشاط- طبقه چهارم- انتشارات ارم شیراز

تلفن: ۰۷۱-۳۶۴۶۲۰۷۷ فاکس: ۰۷۱-۳۶۴۶۲۰۵۸

وب سایت: www.erampub.ir

طبق قانون حمایت از آثار مولفین و مترجمین، تمامی حقوق جهت مؤلف و ناشر براساس قرارداد فی مابین محفوظ است و هرگونه کپی برداری ممنوع و پیگرد قانونی دارد

سخن نو بنده:

امشب، شب دلگرمی است. مه غلیظی زمین خورده است و ظلمات
حزینی حکم فرماید، بر پس این هجوهای غلیظ و حزین نه فلک
دست مرا می‌گیرد نه مهتاب؛ شاید قسمت این است که شب را به
حقارت به سر ببرم، اما نه بصیرت را به اطرافم که می‌نگرم، روشنی
نمایان می‌شود.

به سمتش که می‌روم گویا آن نیز به سمت من می‌آید. لحظه به
لحظه نزدیک‌تر می‌شویم. بی‌گمان روشنی، بندگان استوار است و
علمی بر سر دارد. علمی سبز که مأنوس شده است به ناله رضوی و
تطهیر شده است به کلامی از قرآن؛ «نصر من الله و فتحنا التراب»

السلام علیک یا علی بن موسی

سلام بر کسانی که لحظات زندگی‌شان مصادف شده است به
عشق و تبار رضا، سلام بر آنانی که با کلام و لفظ رضا داعیه‌ای از
وجودشان می‌جوشد و عطش زیارت را در دل تجدید می‌کنند. من

و قلمم تنها به لذت دیدار منجی خراسان دست به کار شدیم و هرچه از احساس و انتقاد در وجودمان بود بر سفیدی اوراق پیاده کردیم.

روز نخستی که قلمم را وادار به نوشتن کردم، پرسید: چه می‌خواهی بنویسی؟

سؤال سختی پرسید، نتوانستم جوابی بدهم. سکوت من فرصتی دیگر داد و دوباره پرسید: از کجا می‌خواهی بنویسی؟ اصلاً می‌دانی برای چه می‌خواهی بنویسی؟

قلمم گویا راست می‌گفت؛ من نه علمم، علم اعلا بود و نه لیاقت توصیف آقا را داشتم اما واژه‌های تنم انگیز احساس، چیز دیگری ندا می‌داد. احساس می‌گفت بنویس هر چند که لغات کشش معرفت مولا را ندارد. بنویس هر چند که تو از درک معرفت تهی هستی و مقام عصمت را در حد واژه می‌شناسی. سرانجام احساس غالب بر قلم شد و به نوشتن دل سپردم.

از واژه‌ی «کنون» که آغاز کلامم بود تا فصل «اسد» که خاتمه یافت، به غیر از احادیث و اشعار و نکات در پاورقی ذکر شده همه حاصل تخیلاتم است و هیچ‌گونه کپی‌برداری صورت نگرفته است. این نوشته؛ داستان زندگی پسر بچه‌ای است که با فقر

زندگی می کند و طی اتفاقاتی مهر علی بن موسی (ع) گریبانگیر دلش می شود و پس از آن زندگی پسر بچه و پدرش دگرگون می شود.

گاهی اوقات آنچنان در نوشتن و در نقش پسر بچه غرق می شدم که اتفاقات آن با وجودم درمی آمیخت و قلم در دستانم می لرزید که گویا اشک پسر بچه روی من نیز اثر می گذارد.

امیدوارم با خواندن کلام حقیر، ذره ای عشق زیارت به دلتان افزوده شود و برای لحظه ای غریب الغریبا را از دیدگانم به شما نشان دهم.

امید دیگرم به روزی است که باری دیگر لذت زیارت ایشان عایدم شود و مهر و مهر ایشان، مرا هم کربلایی کند. حرف آخرم بویی از انتظار و التماس می نهد پس امیدم به انتظار است و لبخندم به یک التماس دعا.